این هفته: یک روز اتوبوسی

قصه کهنه اتوبوس‌سواری در ایران؛
دوزار مونده به سه شاهی

فاطمه آستانی – اتوبوس سوغاتی بود که کمی قبل از مشروطه پایش به ایران باز شد. البته قبل‌تر از آن ایرانی‌ها سنگینی چهارچرخ اتومبیل را روی جاده‌ها و کوچه‌های خاکی شهرشان تجربه کرده بودند. سوغات فرنگی که روزگاری به مدد دوزار، سه شاهی جیب تجار، مرکب ایرانی‌ها شده بود، امروز به ضرورت حضورش، نفس خیابان‌های شهر را تنگ کرده است.

جایی که قصه شروع شد

می‌گویند پای اولین اتوبوس را به ایران یک تاجر بلژیکی باز کرد. همان اول کاری هم این خودرو سرش را سمت رشت کج کرد تا اهالی این شهر اولین اتوبوس‌سواران ایرانی باشند. این وسط سود خوبی که این اتوبوس توی جیب صاحباش سرازیر می‌کرد، دهان خیلی‌ها را آب انداخت تا پای آن را به پایتخت باز کرده و بعد هم تعدادی از تجار پول‌شان را روی هم گذاشتند تا رونقی به بازار اتوبوس سواری بدهند. کرایه اتوبوس آن موقع‌ها سه شاهی ناقابل بود که البته با توجه به وضعیت معیشتی مردم حتی همین میزان کرایه هم برای خودش کلی بود. اتوبوس‌های اصل اما کم‌کم از رونق افتادند و دلیل آن هم این بود که مسافتی را که می‌پیمودند تا چرخ‌شان به خاک ایران برسد آن قدر زیاد بود که عملاً آن‌ها را به دستگاه‌هایی دست دوم بدل می‌کرد. این شد که حول و حوش سال‌های ۱۲۹۰ اولین اتوبوس‌های مونتاژ شده، پایتخت‌نشین شدند. در همان دوران ۵ درصد مسافران درون شهری پادرر کاب این خودروی عمومی بودند.

روزی که اتوبوس سر و سامان گرفت

اما در شهریور ۱۳۲۰ تعداد اتوبوس‌های تهران به صد دستگاه می‌رسید، حتی با این تعداد هم میزان تقاضا آن قدر زیاد بود که در صف‌هایی که اغلب تشکیل نمی‌شدند و میان گپ و گفت‌های روزانه مسافران می‌شد نجوای این گلایه‌ها را شنید که گاهی به فریاد و فحاشی میان رانندگان و مسافران منجر می‌شد. خلاصه این گلایه‌مندی‌ها آخر کاری سر از اتاق رؤسایی درآورد که توی عمرشان سوار توبوس نشده و میان انبوه مسافران نلولیده بودند. اما هر چه بود باعث شد تا آقایان مسئول، به فکر تصویب قانون تاسیس شرکت واحد اتوبوسرانی در سال ۱۳۳۱ بیفتند. پولی که برای این کار از جیب دولت رفت ۳۰۰ میلیون ریال بود. نتیجه‌اش اما جمع آوری اتوبوس‌های کهنه و جایگزین کردن تازه نفس‌ها بود.

وقتی اتوبوس‌ها به خط شدند

نخستین خط اتوبوسرانی تهران در ۱۴ تیر سال ۱۳۳۵ با ۹۰ دستگاه اتوبوس در مسیر بازار تا میدان امام حسین(ع) و با حضور تعدادی از وزرا افتتاح شد و تا مهرماه ۳ خط دیگر نیز در سطح شهر آغاز به کار کرد و در سال اول فعالیت شرکت واحد با تعداد ۱۷۳ اتوبوس و ۵ خط به پایان رسید.

اولین شرکت سهامی اتوبوسرانی عمومی کشور ایران با ادغام شرکت‌های اتوبوسرانی خصوصی در شهر تهران با نام شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در فروردین سال ۱۳۳۵ تأسیس شد. در سال ۱۳۴۸ نیز اولین اتوبوس دو طبقه در ایران مونتاژ شد و به ناوگان عمومی پیوست.

اتوبوس سواری‌های دولا دولا

این وسط فرهنگ اتوبوس‌سواری هم پا به پای تاریخ، تغییرات خودش را نشان داد. مثلا حوالی سال‌های ۱۳۲۷ در ۹۰۰ اتوبوس خصوصی، ایستادن مسافر ممنوع بود که گاهی با توجه به حجم مسافران بعضی رانندگان از این موضوع تخطی کرده و افسران راهنمایی و رانندگی هم از حرف‌شان پایین نمی‌آمدند و در جریمه‌ها دریغ نمی‌کردند. اما مردمان آن دوران خوب مراعات سالمندان، بیماران و خانم‌های باردار را داشتند و کرسی را به نفع آن‌ها خالی می‌کردند.

این وسط شاگرد راننده‌ها آن قدرها که باید و شاید در ادبیات‌شان رعایت ادب را نمی‌کردند. می‌شد جایی وسط میدان صدای نخراشیده شوفری را شنید که می‌گفت: «درخونگاه...نبود؟ بزن بریم، بزن برو داداش»، «آقاوقتی دادزدم دارالجنون (دارالفنون) کربودی دادنزدی؟»، سوار نمی‌کنم جاندارم، بزن جا، بکش پشت دوری، برو شکایت کن کلانتری»، «اوهوی آبجی، باتوام حاجی پاشو پیاده‌شو، زحمتو کم کن!»، «شمس العماره، کربودین داد زدم!؟»، «قدو قامتشو نیگاه کن، یک ساعته می‌خوادبیاد جلو، قدو قامتش دوزار مونده به سه شاهی!»...

همه به صف

صف در ایستگاه‌های اتوبوس اولیه (البته نه ایستگاه، بلکه جایی برای توقف افراد) بی‌معنا بود. از خیل جمعیتی که در این محدوده جمع می‌شدند، صدای داد و فریاد بلند بود. رقابت هم برای سوار شدن به اتوبوس‌هایی که تعداد کم‌شان امان مردم را بریده بودند، بالا بود. در طول سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۰ شمسی و برای حدود سه دهه درشکه‌ها هم شانه به شانه خودروهای شخصی و اتوبوس‌ها در خیابان‌های تهران جولان می‌دادند تا اینکه درشکه‌سوارانی که در این حرفه استخوان ترکانده بودند، به علت کهولت از نفس افتادند و دیگر کسی نبود جای آن‌ها را بر زین درشکه‌ها بگیرد.

منابع: از ماشین دودی ناصرالدین شاه تا بنز الگانس / خسرو معتضد
سایت سازمان اتوبوسرانی مشهد

یک روز اتوبوسی در ذهن کنسرو شده مسافران؛
می‌خواهم زنده بمانم

مهدی مرادپور – تا حالا سوار اتوبوس شده‌اید؟ نشده‌اید؟ شما هم مثل ما خیلی با کلاس‌تر از این حرف‌هایید؟ (باز نگوییم هر روز صبح همدیگر را در چه خطی می‌بینیم!) اتوبوس‌ها مکان‌های عمومی سربسته متحرکی هستند که پیدا کردن یک آدم سرحال و خندان در آن‌ها مثل یافتن شتر در قطب شمال مشکل است! همیشه آدم‌های ساکت و اخمو و در اکثر موارد خواب‌آلود نشسته‌اند و انگار سوار اتوبوس شده‌اند تا چند دقیقه از درون این قفس متحرک، بدون دغدغه و آرام به شهر نگاه کنند... اما خیال می‌کنید چه چیزی در ذهن مسافران شهر می‌گذرد؟

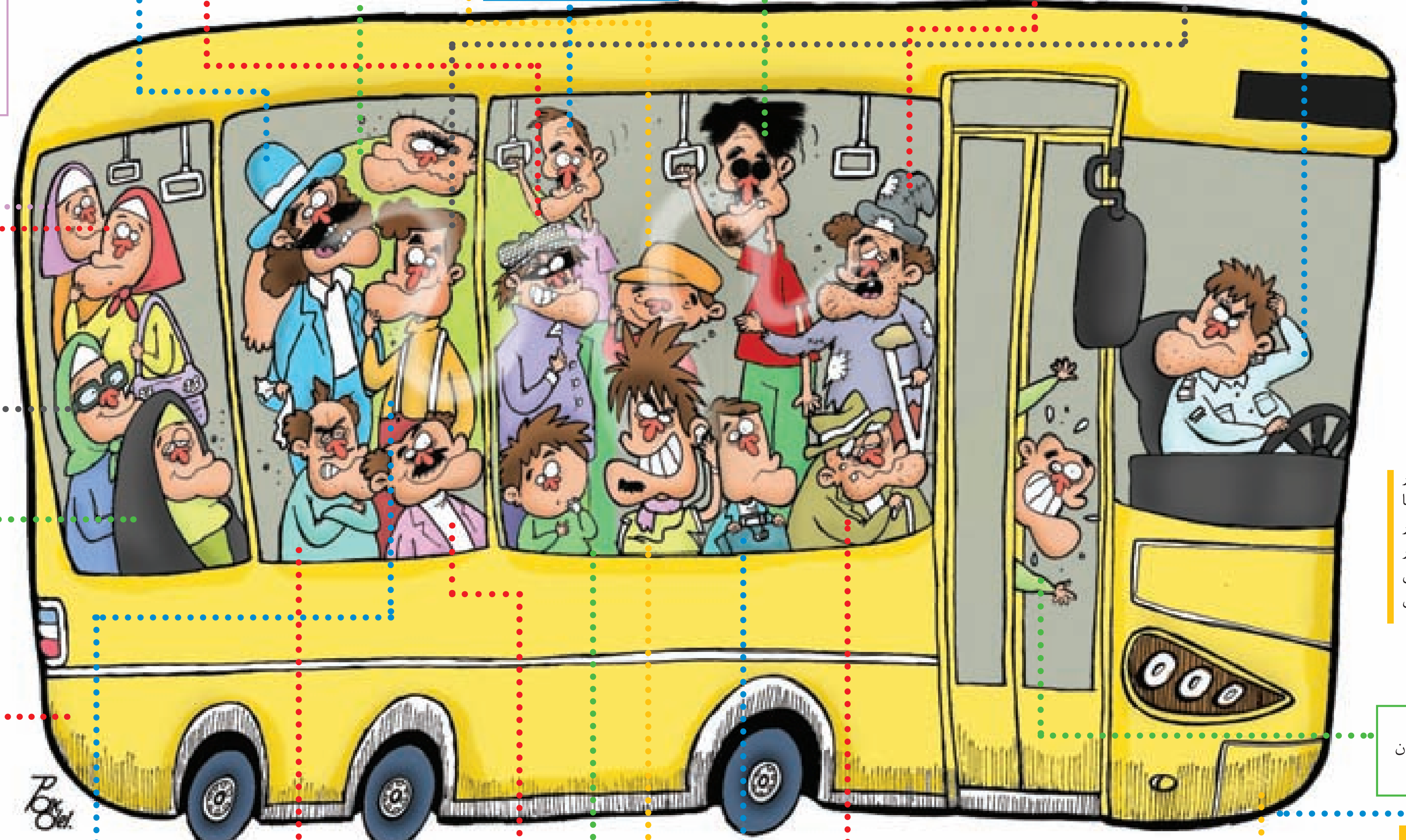

مهندس
اِی وای دیدی چی شد؟! حالا من چه کار کنم؟ باز این لباس‌های خشک‌شویی رو پوشیدم نه کیف پول برداشتم نه کلید نه موبایل... حالا بلیت اتوبوس رو از کجا بیارم بدم؟!

راننده
نگاش کن مارمولک. چطور می‌ره لای جمعیت که من نبینم‌اش... فکر کردی ها؟ عمراً در رو باز کنم...!!! داره زیر چشمی منو نگاه می‌کنه‌ها باز م به روی خودش نمی‌یاره بیاد بلیتش رو بده!

الآن باز می‌یاد می‌گه خودم پاره می‌کنم... آخرین بلیتی که داد ۴۰ سال پیش بود... فکر می‌کنه زرنگی کرده خجالت هم نمی‌کشه...!

گدا
به من [...] عاجز بی‌شعور کمک کنید... نه بابا به قیافه این‌ها نمی‌خوره! چیزی ازشون به ما برسه... برم توی کار کدوم داستان؟ آها داستان انفجار زنم و تکه تکه شدن فرزندانم... این شاید جواب بده...

مرد ساده
اِی بابا! این بنده خدا واقعا سرنوشت عجیبی داشته... انسان‌ها گاهی معنای خوشبختی رو نمی‌فهمن... من زنم منفجر شد و بچه‌هام دچار قطع نخاع شدند، ولی حالا که این‌ها رو می‌بینم می‌گم خدایا شکرت که زنده‌اَن...

مرد لاغر اندام
آخ گندت بزنن با این هیکلت که نصفه اتوبوس رو گرفتی... من مجبورم برای تنفس از همه توان شُش هام استفاده کنم! مردک کینگ کُنگ...

پسری که لباس قرمز پوشیده
وای باز یک پیرمرد دیگه... چقدر هم بدخیره شده به من... منم باید خیره بشم به یک نقطه و به فکر فرو بِرم تا وقتی هم یک جا ننشسته از فکری که فرو رفتم در نیام... عجب گیری کردیم‌ها...

مرد خوش‌اندام
جونم... دور گردنم از کلاهام بزرگ‌تر شده... امسال دیگه جایزه قوی‌ترین مرد جزایر بند گلستان رو می‌گیرم... با همین میله‌ها یک بارفیکسی‌ام برم...

دزد کیف زن
نه اون به قیافش نمی‌خوره چیزی داشته باشه توی کیفش! اون هم که... نچ... آها اون عینک آفتابی داره آقای مهندس خود خودشه... جونم عجب سوژه‌ای...

مرد لوطی
آخیش عجب کبابی بود. چقدر پیازش حال داد... جون می‌ده یک ورزش تنفسی بریم و چند میلی گرمی گاز اضافی رو تخلیه کنیم...

پسر جوان
خیله خب... من شجره‌نامه خودمو تا ۳۲ پشت، پشت این صندلی با ماژیک غیر وایت برد نقاشی می‌کنم...

شجره پسر
بر پدرت لعنت که تورو ادب نکرد... آخه پسرک نادان آبروی چندین ساله خانواده ما را... اَستغفرا...

دختر عقب اتوبوس
آه، این پسره مزخرف بی‌ریخت هم نمی‌ره اون طرف‌تر من ببینم چی نوشته؟... آموزشگاه خیاطی... برو اونوَر اُورانگوتان می‌خوام تبلیغات رو بخونم...

دختری که عینکی نیست
آخ جون شوهر! ولی نه دختر دیوونه شدی؟ نیگاش کن ببین اینا اصلاً وصله خانواده ما هستند؟ نه به خدا ما کجا اینا کجا؟!! نَنَش که این باشه دماغش زده از اتوبوس بیرون، وای به حال اون پسر بیکارو بی عارِش...

زن میان‌سال دیگری
خدا کنه این راننده از اون کَنه‌ها نباشه زود در رو باز کنه! باید در عقب وایستم هرچقدر هم جیغ و داد کرد که بلیت بیار به روی خودم نیارم... بالاخره مجبور می‌شه در رو باز کنه... چه نگاهی هم می‌کنه به در عقب... بوبرده انگار!

زن میان‌سال چادری
عینکی؟... نه فکر نکنم محموت خوشش بیاد از عینکی... اون یکی ولی بد نیست، نه عینکیه نه دماغ عملی! سر و وضعشم که ای بدک نیست... فقط معلومه خانواده‌اش از این از خود راضی است که نمی‌شه باهاشون حرف زد... فِک کن این بیاد عروس من بشه یک دَماری از روزگارش دربیارم... دختره چِش دریده! ایش

مرد خسیس
خوب فکری کردم ها... تا وقتی اتوبوس هست چرا بی خودی یخچال ساید بای سایدم رو با وانت حمل کنم؟ نا سلامتی اتوبوس وسیله نقلیه عمومی است...

مردمی که هرگز نتوانستند سوار اتوبوس شوند
آخه یکی نیست بگه اتوبوس جای اسباب کِشیه؟! بابا ما سه ساعت و بیست دقیقه اینجا منتظر اتوبوس ایم... وقتی‌اَم هم می‌یاد تا در باز می‌شه ملت مثل گوشت چرخ کرده می‌ریزن بیرون! اِی بابا...

مرد نالوطی
گندت بزنن که سر صبحی حال اَسفباری به همه آدمای اتوبوس دادی... کبابِشم گوشت بره بود، بره هم انگار قبل از کباب‌شدن احتیاج به دستشویی داشته... حالا فکر کن یک پیاز هم روش!

مرد کنار پنجره
اَه! این چی بود دیگه؟!! (تُف پسر در صورت او)

پسر سوسول
وای خدایا من خوش تیپ‌ترم یا بردپیت؟! ببین اون دختر خانم عقبی چقدر به من نگاه می‌کنه... خوب شد امروز چهل و پنج دقیقه بیشتر روی موهام کار کردم... ممدمی گفت ژل رو با بِکین پودر قاطی کن بزن هم موهات سیخ می‌شه هم پف می‌کنه‌ها!

کارمند
پیف... با خودش نمی‌گه بابا اینجا مکان عمومیه... فضا بسته است، شلوغه... رعایت نمی‌کنن به خدا... حالم به هم خورد، هنوز ۴ تا ایستگاه دیگه باید تحمل کنم...

پیرمردی با عصا وارد اتوبوس می‌شود
جای نشستن نیست... باز مجبورم برم توی کار سن نود سال به بالا... بذار یکی از این بچه‌سال‌ترها رو انتخاب کنم، خیره بشم توی چشماش بعد آه و ناله کنم، وجدانش درد بگیره، بلند شه من بشینم... آها اون لباس قرمزه خوبه...

پسر مُحصل
معلم‌مون می‌گفت فشار هوا در موقع حرکت بیشتر از شتابِ گرانشی زمینه... بذار در حال حرکت از پنجره به بیرون تُف کنم ببینم راست می‌گفت!

مرد میان‌سال
ما که چهل ساله بلیت نمی‌دیم و همین رو می‌گیم.. این دفعه هم موقع پیاده شدن می‌گم: «ندارم آقای راننده، پیاده شدم می‌خَرم خودم پاره می‌کنم!»

بغلی کارمند
آخیش!

مرد فلان
تانگه داشت اتوبوس باید بِپرم پایین که سریع حرکت می‌کنه... اینایَم که سر راهَن باید بفهمن اتوبوس جای سر راه بودن نیست!

مرد سرِ راه
وای‌وای این جور که این یارو به در نگاه می‌کنه، احتمالاً موقع پیاده شدن مجبور می‌شیم همه تا پیاده‌رو بدرقه‌اش کنیم!

خدمات اتوبوسرانی مشهد هنوز خیلی‌ها را راضی نکرده است؛
توسعه حمل و نقل همگانی؛ توقف در ایستگاه بودجه!

مریم محمدپور – ...

... تنها دو تا سه درصد خودروها چهار یا پنج سرنشین دارد! ...

... راه‌اندازی می‌کنیم. ...

... می‌کند: اگر می‌خواستیم صرفا برای اتوبوس کارت طراحی شود، ... داریم و اما اگر بخواهیم به حداقل استانداردها برسیم، حداقل ...

... این نوع بلیت‌ها، در مدخل‌های ورودی مترو و اتوبوس‌ها توسط دستگاه کارت‌خوان مخصوص کرایه مورد نظر در کمتر از یک ثانیه کسر می‌شود.

شوشتری درباره استفاده از کارت الکترونیک نیز خاطرنشان ... در سال گذشته اتوبوس‌هایی وجود داشته‌اند که در یک ماه ۴۰ بار روانه تعمیرگاه شده‌اند!

شوشتری در این رابطه می‌گوید: اگر بخواهیم ناوگان اتوبوسرانی را نوسازی کنیم، همین حالا به ۵۰۰ دستگاه اتوبوس جدید نیاز ...

چه باید کرد؟

اما سئوال اصلی در رابطه با استفاده از ناوگان حمل و نقل عمومی آن است که برای استفاده بیشتر شهروندان از حمل و نقل همگانی با توجه به تمامی محدودیت‌های موجود، چه باید کرد؟

... در راستای هدفمند کردن یارانه‌ها، درآمد حاصل از آن را به ناوگان حمل و نقل عمومی یارانه دهد؛ اما این در حالی است که یارانه‌های دولتی به این بخش از سال ۸۶ تاکنون مدام در حال کاهش بوده است؛ به‌طوری که در سال ۸۶، دولت ۸ میلیارد تومان، در ...

... است، اما در ایران این سرانه، دو خودرو به‌ازای هر ۱۲ نفر است، با این حال می‌بینیم که وضعیت ترافیک در ایران به مراتب بدتر از کشورهای غربی است که دلیل عمده آن، عدم نهادینه شدن استفاده از ناوگان حمل و نقل همگانی است.

حرف‌هایی شبیه خاطره از کسی که عمری را با اتوبوس‌ها و اتوبوس‌سواران گذرانده
همه دلتنگی‌های «حاج غضنفر»

ملیحه ابراهیمی – پیرمرد را آسان پیدا می‌کنیم و سخت قرار مصاحبه می‌گذاریم. احتمالا وسط یکی از دنده کشیدن‌هایش است که گوشی‌اش زنگ می‌خورد و از پشت خط برای یک صبح زود برنامه گفتگو را می‌چینیم. برای خیلی از راننده‌ها و به خصوص آن‌هایی که کارشان دست به فرمان اتوبوس شدن است، نام آشناست. آن قدر که ۲۷ سال است «غضنفر» می‌خوانندش. خاطراتش را انگار جایی گوشه ذهنش، دمِ دست، پنهان کرده چون تا حرف گذشته می‌شود، تندتند و گاهی هم دَرهم از خاطراتی می‌گوید که فهمیدن ترتیب شان برایم غیر ممکن است، اما انگار هنوز در ذهن او جریان دارند.

سال ۱۳۳۳، به نام روستایی در حوالی مشهد که برای اهالی با عنوان «گوجگی» شناخته می‌شود، شناسنامه‌اش صادر شد. جای اسم هم، نوشته بودند «غضنفر نوروزی». در گفتگویی که باهم داشتیم احساس کردم تمایل ندارد که از سن‌وسالش، ۶ فرزندش و یا تحصیلات راهنمایی‌اش بپرسم. یک راست می‌رود سراغ سال‌هایی که جوانی‌اش را به پای‌شان گذاشته و حالا چند ماهی مانده تا آن همه خستگی را به لطف بازنشسته شدن ببرد، کنج خانه‌اش. قصه‌اش هم ساده است. «سال ۱۳۶۲ بود که به عنوان کمک راننده به استخدام سازمان اتوبوسرانی درآمدم و به مدت چهار سال در کنار رانندگان خط‌ها بلیت، لاشه می‌کردم.»

در جواب اینکه با لاشه بلیت‌ها بخت برگشته چه‌می‌کردند هم تنها لبخندی را تحویلم می‌دهد.

گویا آقا غضنفر کمی بعدتر مسئول خط منطقه طلاب می‌شود. «البته این را هم بگویم که آن زمان مشهد منطقه‌بندی نبود و ۳۳۰ ناوگان زیر نظر سازمان اتوبوسرانی در دو شیفت صبح از ساعت ۵/۳۰ الی ۱۴ و عصرها از ساعت ۱۴ الی ۲۲/۳۰ شب به مردم سرویس می‌دادند.»

بحث را می‌کشاند به شکل ظاهری اتوبوس‌های سال ۶۲ و می‌گوید: «عشق به شغلم وادارم می‌کرد که در شکل اتوبوس‌ها کنجکاوی کنم. در «بنزهای ۳۵۵» و «بنزهای بیابانی» که درهایشان به زور کمک راننده باز و بسته می‌شد و یا «اتوبوس‌های ایکاروس» که ساخت شوروی بودند، خبری از کولر و ترمزهای امروزی (ABS) نبود و اما حالا همه سیستم‌های کوچک و بزرگ اتوبوس‌های داخل شهر اتومات هستند و از زمین تا آسمان با اتوبوس‌های قدیم فرق می‌کنند.»

گوشه دیگر گپ و گفتمان می‌رود سمت قیمت بلیت که اگر چه امروز بسیار ناچیز به نظر می‌رسد اما روزگاری اندک تغییری در آن، صدای خلق را در می‌آورده است. «یادش به‌خیر آن زمان بلیت‌ها ۵ ریالی بودند و خانم‌ها از در جلو سوار می‌شدند و آقایان هم از در عقب تا اینکه کم کم بلیت‌ها از ۵ ریال به ۱۰ و ۲۰ ریال و حالا هم به ۵۰ تومان رسیده‌اند و از طرفی اتوبوس‌های بخش خصوصی هم وارد گود شده‌اند.» بعد هم که انگار قیمت همین بلیت‌ها ثانیه شمار عمر او بوده‌اند، اضافه می‌کند: «اِی بابا همه این‌ها عمر ماست که می‌گذرد.»

از شلوغی همیشه اتوبوس‌ها می‌پرسم و می‌گوید: با آنکه هر اتوبوس جوابگوی ۴۲ سرنشین بود، اما باز هم مثل الان برخی خط‌ها ۹۰ تا ۱۰۰ مسافر را در خیابان‌های کم عرض و خاکی جابه جا می‌کردند.

او از خط‌هایی که در آن زمان در سطح شهر وجود داشت، یاد می‌کند و می‌گوید: خط‌های آن دوران با شماره‌های ۱ تا ۶۵ مسافران را به نقاط مختلف شهر می‌رساندند، اما حالا این تعداد به ۱۷۹ خط رسیده است.

برای آقا غضنفر همه روزهایی که با بر و بچه‌های راننده و مسئولان بخش‌های مختلف اتوبوسرانی گذرانده، یک جورایی خاطره است که یکی از آن روزها توی ذهنش زنده‌تر مانده است. «اوایل که رئیس خط شده بودم، حاج آقا «آشفته» نامی بود که اگر هر روز به من سر می‌زد. دروغ نباشد، دو روزی یک‌بار پیشم می‌آمد و هر دفعه با تاکید می‌گفت: غضنفر، با راننده‌های خط صحبت کن و بگو که هیچ‌وقت خدا را فراموش نکنند و همیشه صلوات بفرستند تا بدرقه راه مسافران باشد و من هم از سر عادت سفارش او را تا امروز به خاطر سپرده و نمی‌گذارم حرفش زمین بماند.»

حرف آخر حاج غضنفر نوروزی از همه چیزهایی که روزی برایشان دلتنگ می‌شود، به توصیف یک سفر کوتاه اتوبوسی ختم می‌شود؛ «این سفر هر چقدر کوتاه اما خاطره‌اش می‌تواند برای مسافر نمیرد.»

مراسم اختتامیه و اهداء جوائز مسابقه فرهنگی هنری پیمانه
(همراه با قرعه‌کشی برندگان نهائی محور کتابخوانی)
پیمانه
مسابقه فرهنگی و هنری
با جوایز ارزنده: | ۱۴ کمک هزینه سفر به عتبات عالیات | ۱۴ عدد دوربین دیجیتال عکاسی | ۱۴ عدد لوازم خانگی | ۵۰ عدد کارت هدیه | ۸۸ عدد هدیه نفیس فرهنگی |
با سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین صدیقی (امام جمعه موقت تهران)
سه شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۸۹ (مصادف با ولادت حضرت زینب (سلام ا... علیها)
جهت دریافت کارت ورود به مراسم و اطلاع از افراد راه یافته به مرحله دوم محور کتابخوانی به پایگاه اینترنتی www.Shahidroohi.ir مراجعه فرمائید.
(حضور در سالن برای افراد راه یافته به مرحله دوم الزامی می‌باشد.)
ستاد برگزاری مسابقه فرهنگی هنری پیمانه
روابط عمومی کانون اسلامی جوانان شهید روحی مشهد